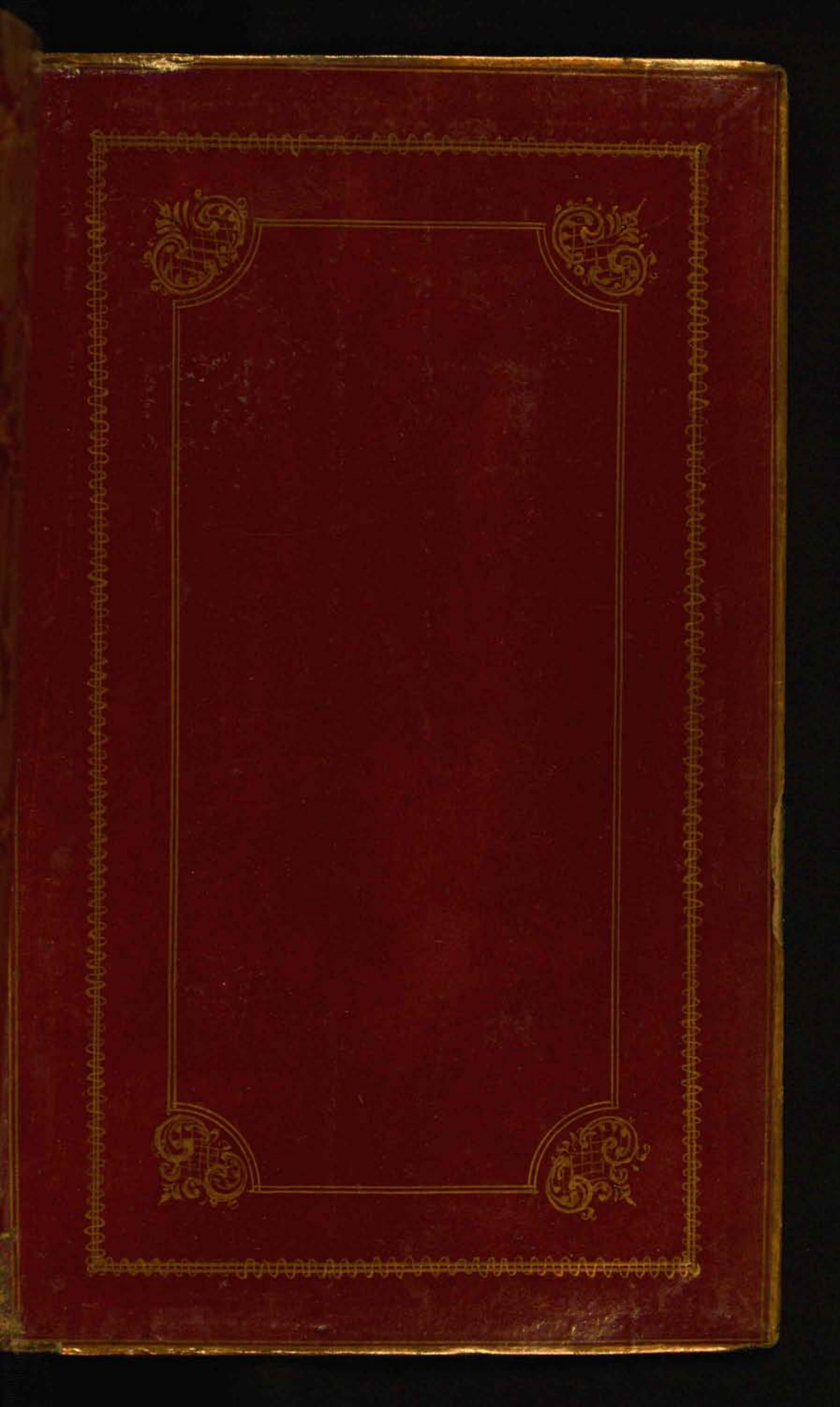
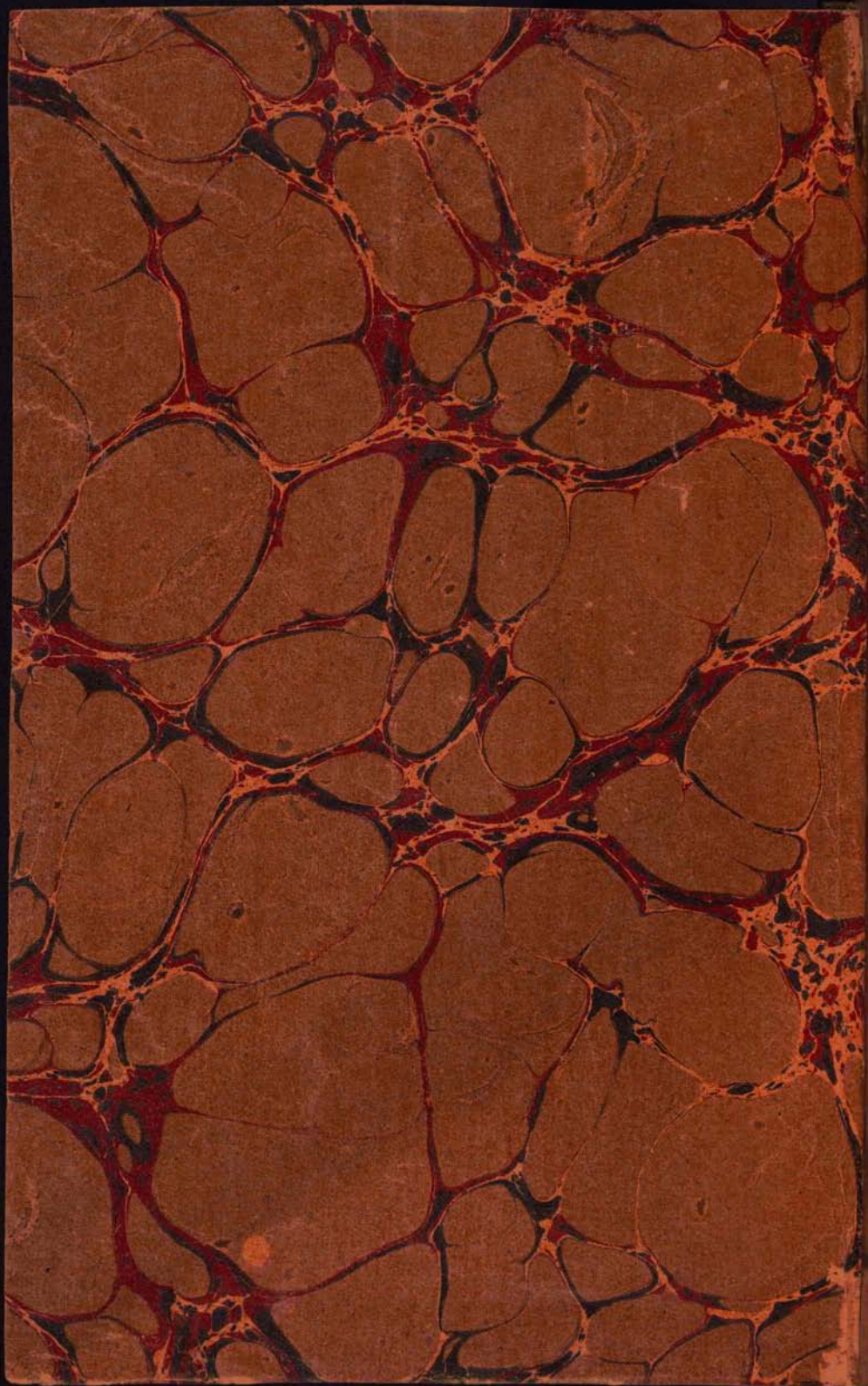


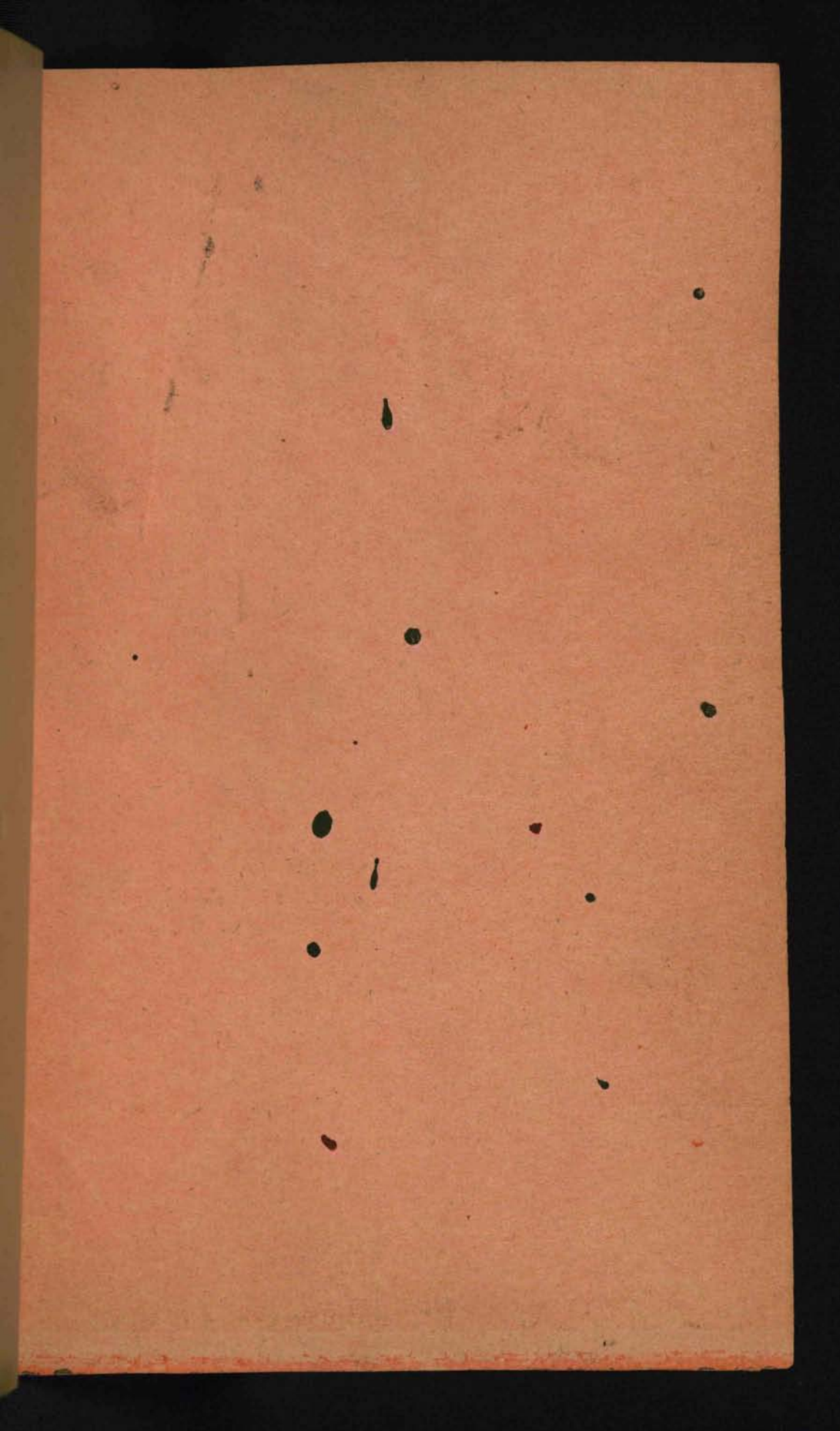
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

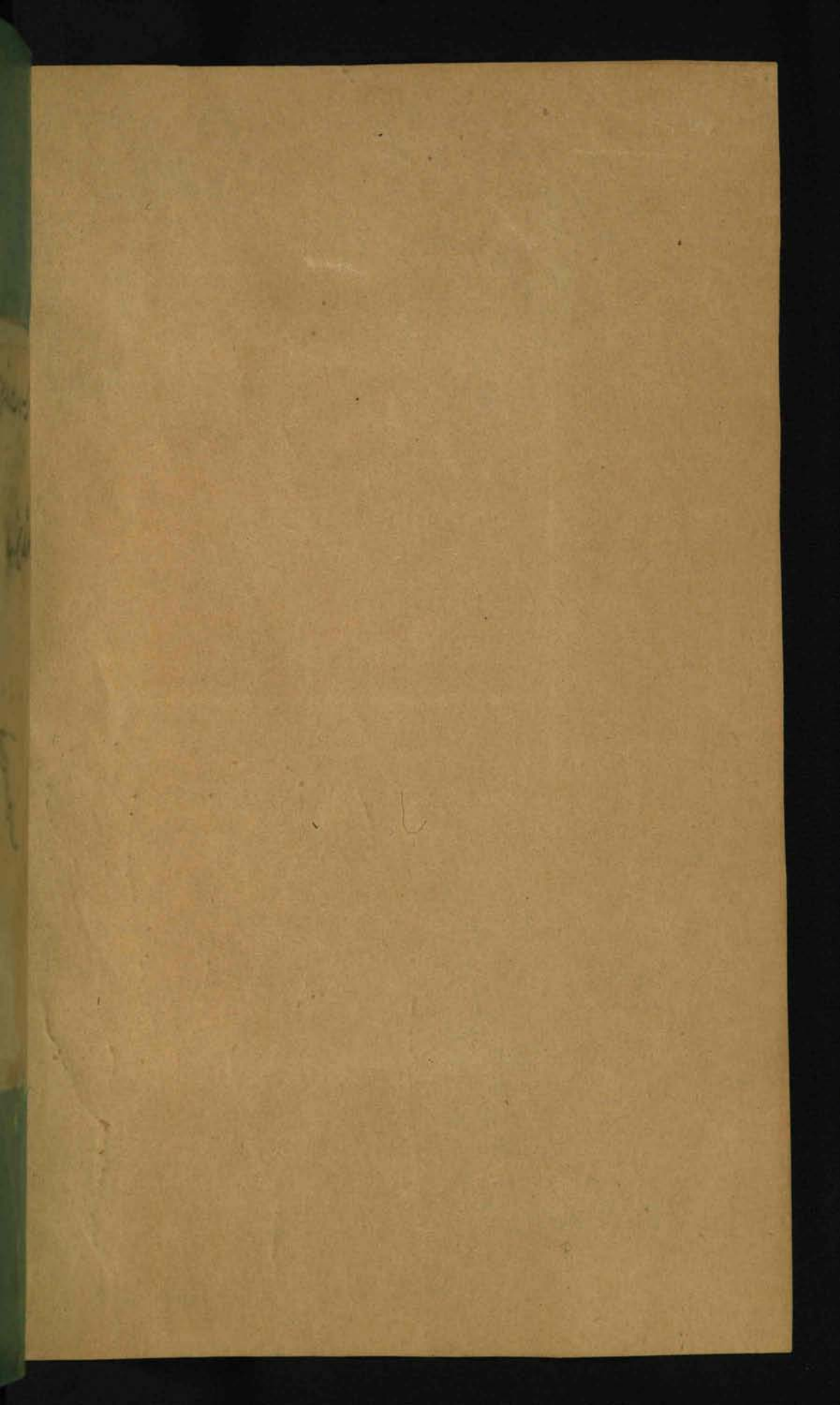








W. 651



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



چون در پرده روی شبای	ای روی تو ما بسالم آری
بر حال شکستگان شبای	چون طره شو شکسته حالیم
طوطی نبود چنین منکر خای	شکسته چینی لب گزیدی
بر لب خط عجزین معین زای	خال تو بلایان پسندیت
شیرین لب خود بچرخ شبای	از گریه تیغ سوخت جانم



تو جای درون جان گرفت
من میچشم ترا هجر جای
تا پای بود تو پویم
و درون تو در ایم از پای

بشیم و باغم تو سپازم
سپان ز تو با عشق بازم

مویی شدم از غم میانت
جاغم لب آمد و ندیدم
شتم ز تو بی نشان چو دره
یک روز نیامد شانت

گشتم بچین ز من میساک
ساک آمد این سخن شانت

دور از تو زدی بجاغم
سکنت می خورم بجانت

از خاک ورتوگر چه امروز
دورم ز جهای پادشاهت

درواگر رو و سبب اخاکم
چون کردیم بر آستانت

بشنیم و با عشم تو پیازم
مپسند و با خوشن ما نیم

ای هفت ز وصل تو جدا من
بجز تو بهین چه کرد با من

راغ ز برون در مرا تو
جا کرد درون کن ترا من

غنی چو سبب بوی تو خوش
بوی شنیده از صبا من

من آن تو آفتاب تابان
مهیاست کجا تو و کی من

بالای خورشید بای جانانت
جان داد و برای آن با من

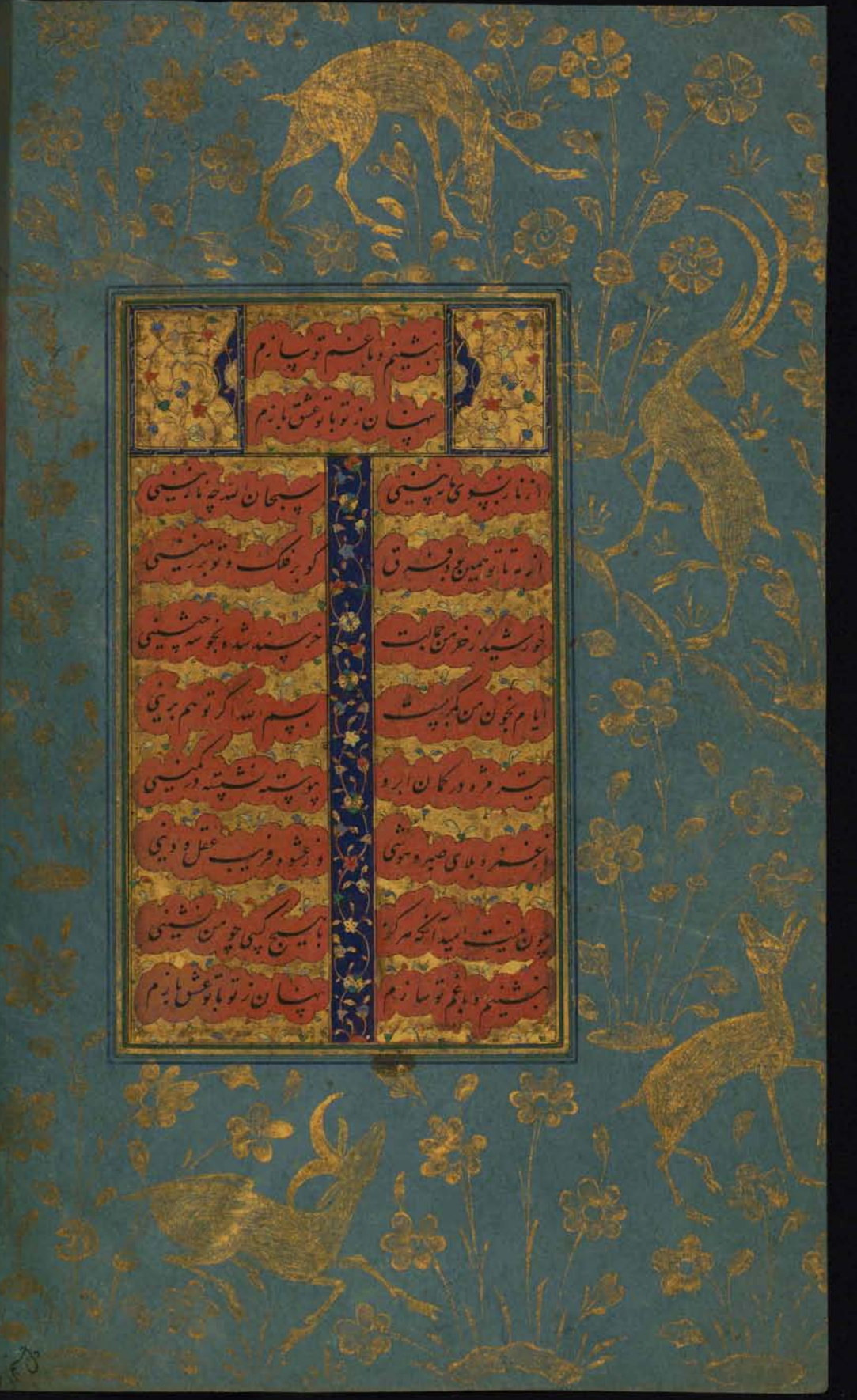
کسی بشنید و چشم ساز
وز کشتت به صد جان من



بشین یعنی دهم را

نشان بران سزایان

<p>بنشینم و با منم تو بیازم پس آن ز تو با تو منم بازم</p>	
<p>پس جان ندر چه نامیشی کو بخت و تو بریشی</p>	<p>ز نام پیوستی پیشی از نام تو هیچ بر مشق</p>
<p>نرسند شد و بچو سپیشی پس هر که تو هم بریشی</p>	<p>خورشید ز رخسار جانت ایام چون کن بپریشی</p>
<p>پوسته نشسته در میشی وز غم و غریب عقل و دیشی</p>	<p>یتیم فرودگان ابرو بخشند و بلای صبر و سوسی</p>
<p>بایسج گوی چون میشی پس آن ز تو با تو منم بازم</p>	<p>چون نیت امید اینم که بنشینم و با منم تو سازم</p>



<p>داودش از مرابا برو یعنی کشتان دل از روج می گفت که نم دل کجا کو</p>	<p>دل چشم از آن دو چشم جاود ابر و پیوی خال که و شاد است سینه سحر شاه خجسته خال</p>
<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>	<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>
<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>	<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>
<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>	<p>در این کوه پسته در این کوه پسته</p>

آن بر کج ناما میسیدی		پادشاهان و سپه بران	
بیشتریم و با عشق تو سپارم		پستان ز تو با عشق ما بازم	
بای قد تو سپه و ماه پرور		دلداد اوه فاقیت مستور	
کیرم که بسده پرکش پرور		بابت تو کی شود برابر	
بخت برست آن است		ز نخل لب چون مرغ است	
عمری نیست شسته بودم		با اشک چه سیم در و حجب	
می بود پینه را عشقت		از هر چه کجا م نمانم	

صبر از دل من سیه دل روز
انچه در دهر برون خاک است

بسیار است
بسیار است
بسیار است

بیشتر بود با هم تو سپاسم
پس آن تو با تو عشق بازم

بسیار است
بسیار است
بسیار است

تا چه نیست با منی کل
چون عشق درون پرده ما



خان پیشخدمت درون پناه
بایر و دوزر و می خود بر انداز

باشند از اسب سوار
چون شمع در بوی و کوز

کفشی که کعبه بر بکنند
ببینن جامی و باغ شم سباز

شجاری نقاب است از من
دیده و بنظر از خورشید

و این شب و روز با حیات
در خلوت این سپر و دراز

نشینیم و باغم تو سپارم
پس آن تو با تو عشق ما زرم

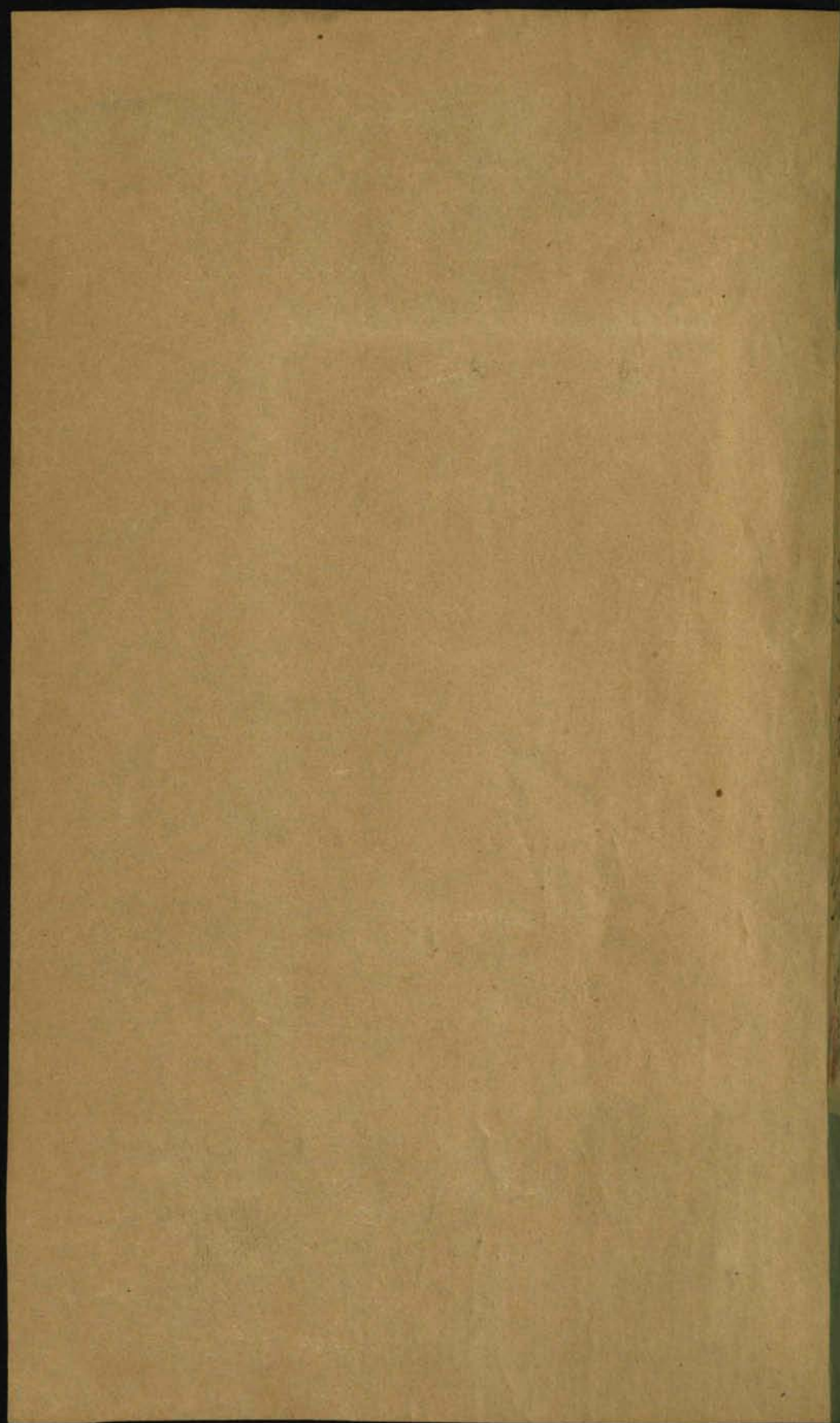
مت کتخاب بعون الملک الوهاب

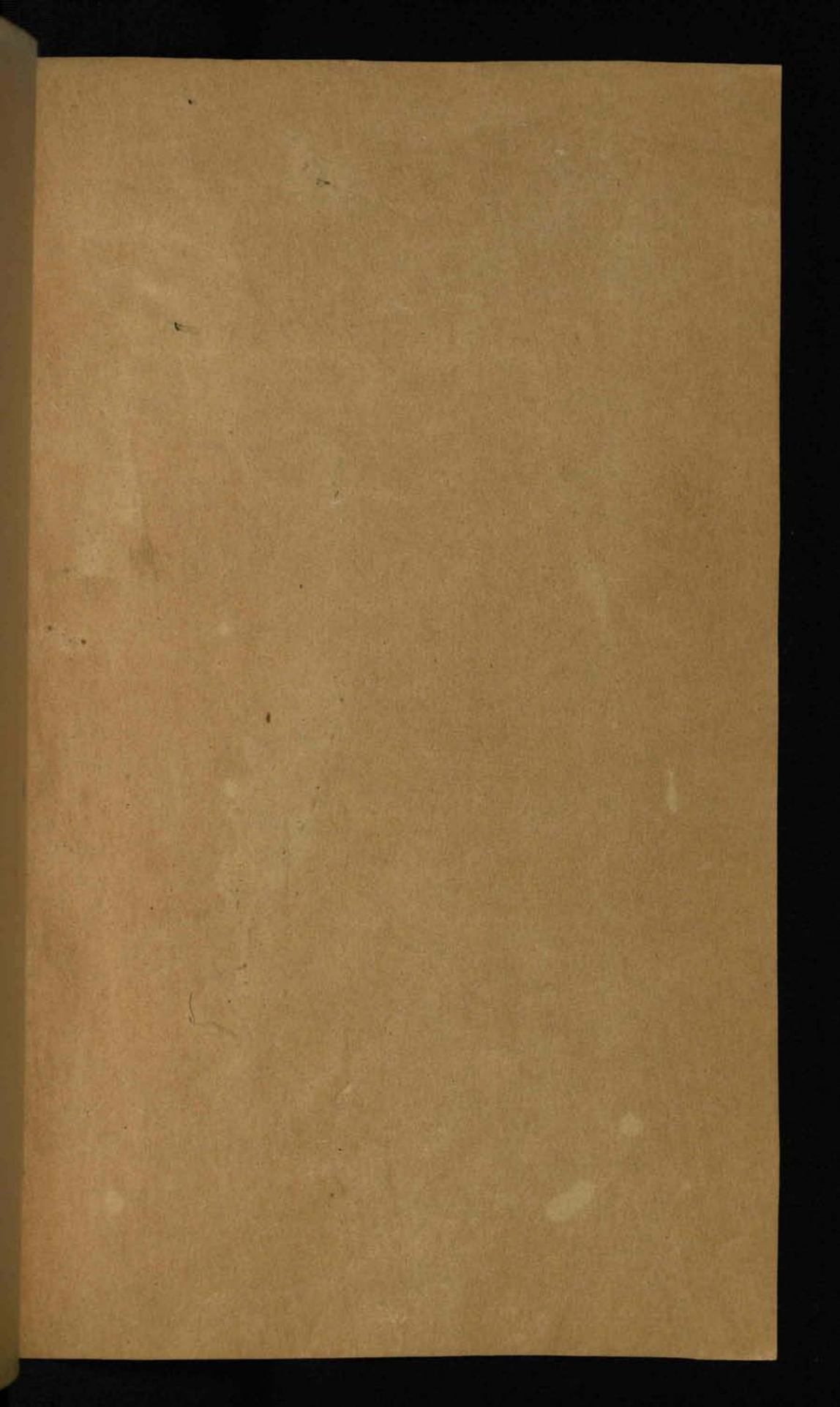
پیروز المعبود الاقل محمد زمان التبرک

شماره

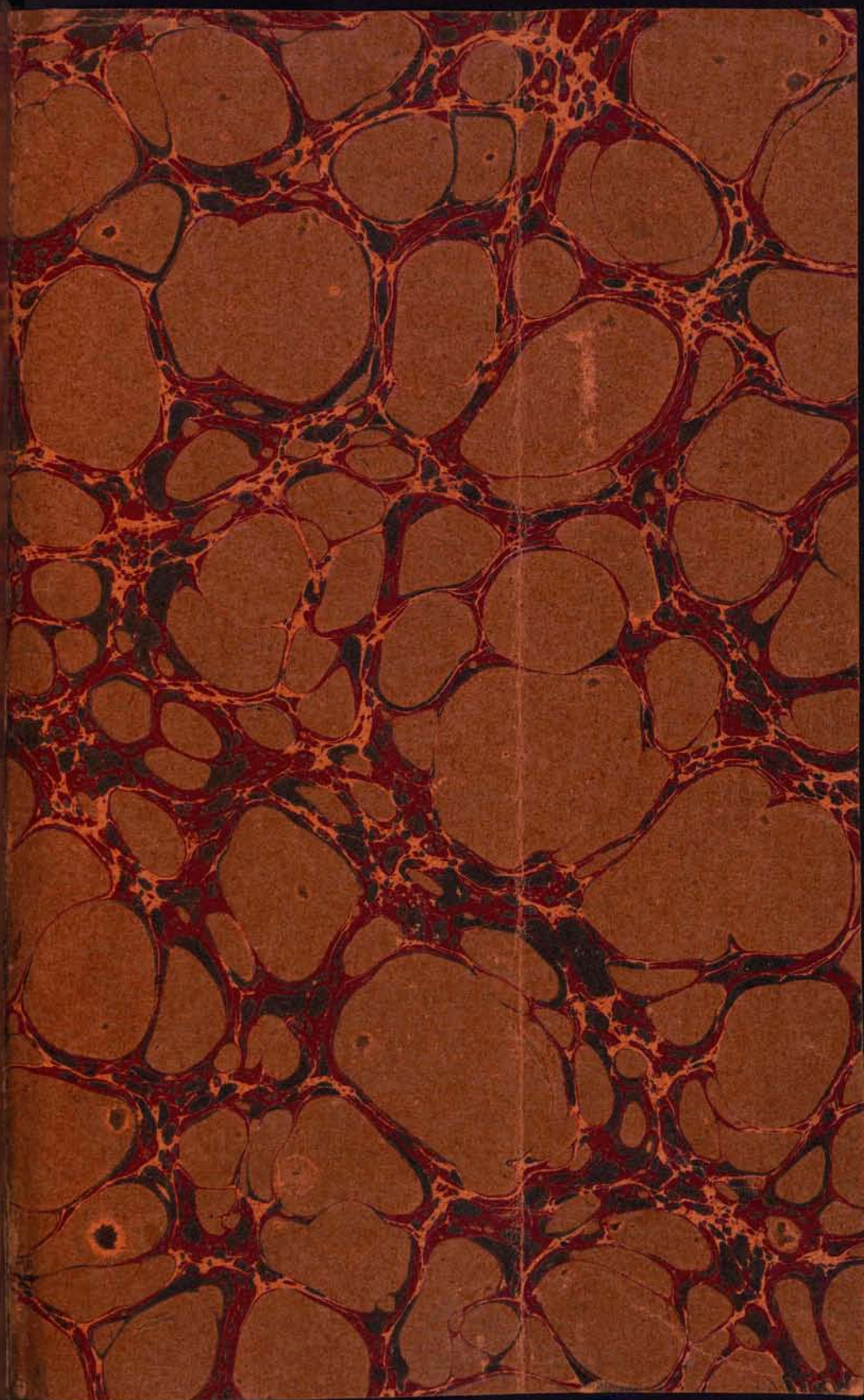


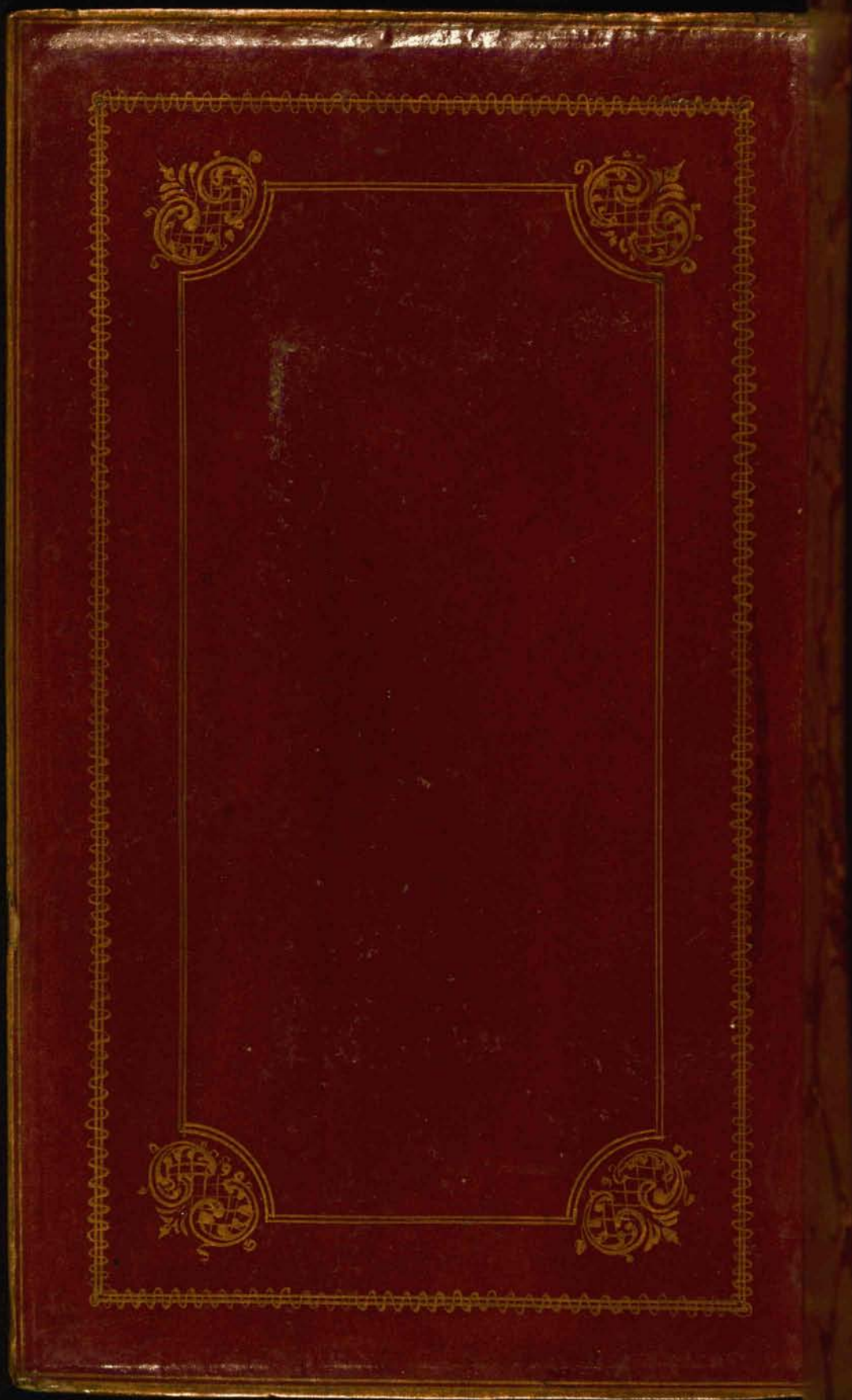
شاه
دینار
پول
این سلطان
هر دو را در ارد
باید
ده
رخصه
فست
از
کشت
هر
۱۱





M-3-16







651

